



فصل‌نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره چهل و هفتم - بهار ۱۴۰۰ - از صفحه ۳۹ تا ۵۲
<http://jpll.iaubushehr.ac.ir>
۴۳۱۸-۲۷۱۷ شاپا چاپی ۴۳۰۱-۲۷۱۷ شاپا الکترونیکی



مقاله پژوهشی جستاری تحلیلی بر دو رساله تمثیلی: حی بن یقظان و مونس

العشاق

علی محمد صابری

چکیده:

این مقاله جستاریست تحلیلی از دو رساله رمزی و تمثیلی حی بن یقظان ابن سینا و مونس العشاق سهروردی. شایسته است بگوییم: هر دو قصه مطابقت و مساوت وجودی با هم دارند. چرا که هر دو، مسیر سفر روحانی سالکی را نشان می‌دهند که تا رسیدن به وطن اصلی خود دیدار با راهنمای روشن ضمیری دارند و در این مسیر مراحل و موانعی را در پیش رو می‌بینند. همچنین هر دو حکیم تمام جزئیات اندیشه خود را بیان نکرده و مقصود خود را به صورت رمز و استعاره گفته‌اند. به همین دلیل نوعی هم‌بانی و همفکری و همدلی بین آن دو وجود دارد. هر چند هر دو متفکر بنا بر آبخور فکری خود (فلسفی، کلامی یا عرفانی) صورت بندی و رمز گشایی خاصی به دست داده‌اند اما هر دو با هنر راه جستن از صورت به معنا و از قالب به محتوا، به معانی باطنی صورت حکایات خود توجه داشته‌اند. و در دستور کار خود ادراک و فهم یقینی را مد نظر داشته‌اند. همچنین هر دو متفکر تمام اندیشه‌های خود را در قالب حکایت بیان نموده‌اند و تمثیل را قوی‌ترین حجت در زبان راز آمیز خود دانسته‌اند از این رو این دو قصه تمثیلی از منظر این خداوندگاران اندیشه پیمانانه و ظرفی بیش نیست برای دست یابی به محتوای پیمانانه که شراب جان افزاییست برای نیل به جانان. آنچه در دو رساله بدیهی است: این که سالک می‌باید از زندان تن خود یعنی نفس و زندان دنیا خارج گشته و روحش در عروج به سوی وطن و جایگاه اصلی خود موانع نفسانی را کنار زده تا به عالم عقول مجرده یا عالم حقیقت صعود کند. این مقاله به روش تحلیلی و توصیفی تدوین شده است.

واژه‌های کلیدی: تمثیل، حی بن یقظان، ابن سینا، مونس العشاق و سهروردی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۳۰

استادیار، گروه ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان، ali_msaberi@yahoo.com

صابری، علی محمد، (۱۴۰۰) جستاری تحلیلی بر دو رساله تمثیلی: حی بن یقظان و مونس العشاق. فصل‌نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر، (۱) ۴۷: ۳۹-۵۲

مقدمه

سخن در باب دو قصه تمثیلی حی بن یقظان ابن سینا و مونس العشاق سهروردی است. در این باره سخن بسیار گفته‌اند. چرا که هر دو قصه معانی گسترده و چند سویه دارد. این دو قصه رمزی و کنایست و با یکدیگر ارتباط معنوی دارند. بیشتر شارحان این دو داستان را تمثیلی، رمزی، کنایی و استعاره دانسته و به شرح معانی و رموز باطنی آن پرداخته‌اند. البته هر شارحی بنا بر آموزه فکری و اعتقادی خود نقش بندی و رمز گشایی خاصی به دست داده است. هر یک از این متفکران در قصه تمثیلی به چشم پیمانه می‌نگرند. ظاهر آن اهمیت ندارد و باید در قصه‌های ایشان همواره به آنچه ماورای ظاهر واقع است، نیز نظر داشت. در این دو حکایت تمثیلی شخصیت انسان سالک یا روح بیدار است که می‌خواهد به دیدار حقیقت برسد. اما مهمترین پرسشی که می‌توان مطرح کرد، پرسش از نحوه سلوک سالک و اینکه چگونه انسان می‌تواند بدان معنا راه یابد. آیا فرد محقق می‌تواند از طریق تأویل و تمثیل به حقیقت کلام حکمی و رمز گونه این دو حکیم راهی پیدا کند؟ اگر راهی هست به چه شکل؟ در این مقاله سعی شده است به این پرسش از طریق تأویل و تفسیر، رموز کنایی دو رساله حی بن یقظان و مونس العشاق پاسخ داده شود.

الف - مبادی تحقیق: به طور کلی این مقاله چهار مبدأ تحقیقی دارد. ۱- انسان یا عالم کبیر ۲- جهان مادی یا عالم صغیر ۳- رساله حی بن یقظان ۴- رساله مونس العشاق

الف) انسان: انسان از روی صورت، عالم صغیر و از روی معنی، عالم کبیر است. یعنی هر چه در بیرون و آفاق مشهود است، " نظیر آن در نفس موجود است." ^۱ به مصداق آیه (سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم ^۲)

ب) عالم صغیر: که کنایه از عالم طبع یا طبیعت و جهان مادی است. البته می‌توان قلمرو عالم صغیر را وسیع‌تر دانست همانگونه که به نظر حکما و منجمین عالم دارای افلاک نه گانه سماوی است. عالم طبیعت یا ماده هرچند از روی صورت عالم کبیر نامیده می‌شود اما در معنا عالم صغیر است چرا که همگی در قلب هستی، که انسان باشد موجود است.

پ) رساله حی بن یقظان: این رساله در شمار آثار است که به حکمت مشرقیه ابن سینا مربوط است. ظاهراً از همین رساله به ارتباط میان نور و صورت با ماده و ظلمت می‌پردازد. و به زبان رمز " مشرق را

^۱ تدین، مهدی. مقاله تفسیر و تأویل. مجله علمی پژوهشی دانشکده علوم انسانی اصفهان. دور دوم شماره ۴۱. تابستان ۸۴

/همچنین شرح و تفسیر خوارزمی از فصوص و مثنوی

^۲ سوره فصلت/۵۳

جای صورت و مغرب را جای هیولا یا ماده و آنچه را میان مشرق و مغرب است جای اجسام که ترکیب صورت و ماده است قرار می‌دهد. سپس او از فرشته راهنما سوالاتی می‌کند و خبرهایی که شنیده است از وی می‌خواهد تا جواب دهد.^۳

ت) مونس العشاق: مونس العشاق سهروردی رساله ایست پر از تمثیلات ادبی و عرفانی که به تمامه به سلوک به منزل عشق پرداخته است و به گونه‌ای تمثیلی حواس ظاهر و باطن و نفس انسانی را حیوانی و نباتی توصیف می‌کند و سالک را بران می‌دارد که به آنان بی اعتنا شود.

اهمیت موضوع مقاله در ادبیات فارسی

این مقاله تمثیلی به بعد ناخودآگاه یا روح و روان انسان و اندیشه‌ها و عواطف ایشان می‌پردازد. داستان‌ها و وقایع شرح مکاشفات و سیر و سلوک انسانیت. این مقاله رمز و تمثیل و کنایه را در پیوند با مقوله‌های ادبیات، فلسفه و عرفان به اجمال مطالعه می‌کند تا زمینه لازم را برای تأویل و تفسیر داستانهای فلسفی و عرفانی چون حی بن یقظان و مونس العشاق که به وسیله نام آورانی چون ابن سینا و سهروردی نوشته شده است فراهم آورد. بیان انگیزه‌ها و اسباب و علل و زمینه پدید آمدن داستان‌هایی از این دست و شرح و تفسیر رمزهای این حکایات که هم درک واقعه و هم مفاهیم و پیام‌های آن را ممکن و آشکار می‌سازد و همراه آشنایی با اندوخته‌های فکری و اعتقادی حکما و نویسندگان این قصه‌ها را میسر می‌سازد.

رمزهای عالم صغیر یا جهان طبیعت از نظرگاه ابن سینا و سهروردی

*نُه پادشاهی و شهرهای آن

در داستان حی بن یقظان فرشته‌ای راهنما از نه شهر یا پادشاهی سخن می‌گوید که رمزهای نه فلک است: گوید که نزدیکترین آبادانی آن زمین به ما جایگاه‌هیست که آن کس‌ها، که آن جا نشینند مردمانند خرد تن و زود رو و شهرهای ایشان نُه شهر است. و سپس این جایگاه پادشاهیست که مردمان آن پادشاهی خردتن ترند از اینان که پیش‌ترند و گران رو تر. و دبیری و منجمی و طلسمات و ... دوست دارند، و پیشه‌ها و کارهای باریک کنند و شهرهای ایشان ده شهر است.^۴

فرشته به همین ترتیب تا نه پادشاهی را ذکر می‌کند و تعداد شهرهای هریک را می‌گوید. در شرحی از داستان حی بن یقظان، که احتمالاً از آن شاگرد ابن سینا، ابو عبید جوزجانی (۳۷۰-۴۲۸ ه. ق) است

^۳ ابن سینا، تمثیل عرفانی ج ۱، حی ابن یقظان. ص ۳۴

^۴ رساله ابن سینا و تمثیل عرفانی. ص ۵۲

درباره این قسمت چنین آمده است که "بباید دانستن که اندر این فصل حال آسمان‌های هفت گانه یاد کند و حال هشتم که فلک بروج است و حال آسمان نهم که او را معدل النهار گویند. بعد می‌فرماید نخستین فلک ماه است که گفت زود روند و خردتن و شهرهاشان نه است.

سهروردی هم در مونس العشاق از عالم عقول یا ملائکه مقربی سخن می‌گوید که بالای نه فلک قرار گرفته‌اند و پیر جوانی که عقل فعال است بر دروازه این عالم یا شهرستان جان موکل است. سپس از مکالمه عشق با زلیخا می‌گوید که برای رسیدن به این شهرستان چه باید کرد.^۵ البته سهروردی در رساله‌های دیگر از رمزهای جغرافیایی عالم صغیر یا جهان طبیعت و ماده به وضوح بیشتری سخن می‌گوید. از کلماتی همچون مشرق و مغرب که، رمزهای جغرافیاییست یکی محل اشراق نور و دیگری محل غروب نور است و سپس شرق را رمز عالم روح و انوار می‌داند. و غرب را رمز عالم ماده و هیولا و ظلمت قرار می‌دهد. در شرحی که از قصه "الغربه الغریبه" در دست هست درباره مدینه قیروان، قریه‌ای که اهل آن ظالم است در این باره آمده است که: پس بیافتادیم ناگهان به دیه‌ی که اهل او ظالمند اعنی مدینه قیروان یعنی این عالم که عالم تضادها و جنگ است و بی جنگ نباشد و جنگ بی ظلم نباشد.^۶ پس می‌بایست از این ظلمتکده هجرت کرد تا به وطن اصلی خود که عالم علوی و وطن آسمانیست رسید. شیخ در اینجا از عالم ماده با رمز ظلمتکده سخن می‌گوید که با مغرب ارتباط دارد اما وطن اصلی روح مغرب و ظلمتکده دنیا نیست پس شایسته و بایسته است که روی و راهمان به سمت شرق رود تا مشرق نور را ببینیم. که آنجا وطن اصلی روح الهیست چرا که فرشتگان مقربان و عالم علوی آنجاست.

رمزهای عالم کبیر یا انسان
 الف) رساله حی بن یقظان: در رساله حی بن یقظان فرشته راهنما یا پیری روشن ضمیر، پس از آنکه با سالک سخن از اقلیمی می‌گوید که از آنجا آمده است به عالم صغیر و قوای نفس می‌پردازد: "چون سوی مشرق شوی، آفتاب را می‌یابی که به میان دو سروی (شاخی) دیو همی آید، از ایرا که دیو را دو شاخ است یکی پرآن و یکی روان. و این گروه که روانند دو قبیله‌اند: قبیله‌ای به ددگان ماند و قبیله‌ای به چهارپایان، و میان ایشان همیشه کارزار است. و این هر دو قبیله بر دست چپ مشرقند. و آن دیوان که پرآنند بر دست راست مشرقند. و بر این اقلیمی چیزی غلبه دارد و آن است که پنج کوی پیدا کرده

۵. مونس العشاق. ص ۲۷۶

۶. مصنفات شیخ الاشراق ج ۳. صص ۲۷۳/۲۱۱

است به سوی صاحب خیران، و این کوی‌ها را نیز سلاحگاه پادشاهی خویش کرده است و سلاح داران را آنجا به پای کرده است، تا هر که از این عالم به آنجا رسد بگیرندش، و آن چیزها که با ایشان بود نگاه دارند، و مر اسیران را بدان سپارند که مهمتر از این پنج است، که وی بر در اقلیم ایستاده است. و این چیزها که با ایشان بود که بیاید رسانیدن اندر نامه‌ای پیچیده بود و مهر برنهاد، که آن دربان نداند که اندر آن نامه چه چیز است، بلکه بر وی آن است که آن نامه به خزینه داری سپارد تا وی بر آن ملک عرضه کند و اما اسیران را این خزینه دار نگه دارد. و اما چیزها خزینه داری دیگر نگاه دارد. و هر بار که گروهی از مردمان و جانوران دیگر و جز از ایشان از این عالم شما اسیر کنند از میان ایشان چیزهای دیگر پدید آرند یا آمیخته‌ای از ایشان یا پاره‌ای از ایشان.^۷

در آنچه نقل کردیم ابن سینا به قوای نفس و چگونگی عمل آنها در ادراک مفاهیم اشاره می‌کند. اگر سخن ابن سینا را بخواهیم در حوزه نظریات سه‌روردی که برپایه نور و ظلمت بنا شده است بیان کنیم، در واقع ظلمت و ماده است که بوسیله نور یعنی صورت به خلعت هستی یا وجود آراسته می‌گردد. در رساله‌ی حی بن یقظان ارتباط و مناسبت میان نور و صورت و ماده و ظلمت است که ابن سینا استفاه می‌کند و به زبان رمز و تمثیل مشرق را جای صورت و مغرب را جای هیولا و آنچه را میان مشرق و مغرب است جای اجسام که ترکیب صورت و ماده است قرار می‌دهد. او از فرشته‌ی راهنما می‌پرسد از حال هر اقلیمی که وی آنجا رسیده و آن را به علم اندر یافته است و خبر آن را شنیده است و وی جواب می‌دهد که: زمین را سه حد است یکی مشرق، دیگر مغرب و یکی اندر میان مشرق و مغرب شارح حی بن یقظان می‌نویسد: "و مشرق جای آفتاب بر آمدن است که جایگاه صورت، مشرق است و مغرب جای فرو شدن روشنایی است که ماده یا هیولا جایگاه مغرب است و طبعش نیستی."^۸

اما دو سرو یا شاخ دیو یا دو سوی دیو که در متن نقل کرده مربوط به قوای نفس می‌گردد و آفتابی که میان این دو سو بر می‌آید اشاره به آن است که تجرید صورت الهی از ماده و ادراک معانی و صور محسوسات از طریق قوای نفس صورت می‌گیرد. و در اینجا منظور از نفس، نفس حیوانی است. و نفس حیوانی خود دارای دو قوه است، محرکه و مدرکه، از محرکه دو قوه شهوت و غضب ناشی می‌گردد و از مدرکه قوای ادراک و دریافتن که عبارت است از حواس ظاهر و حواس باطن. نفس حیوانی که همان دیو تعبیر شده است دو سوی دارد که یکی پرآن است و دیگری روان، گروهی که روانند همان قوای غضبیه و شهویه می‌باشند که مربوط به قوی محرکه می‌گردد. و این گروه که روانند

^۷ ابن سینا و تمثیلات عرفانی. ج ۱ قصه حی بن یقظان صص ۵۹/۶۱

^۸ شرح حی بن یقظان. ص ۳۶

دو قبیله‌اند، قبیله‌ای به ددگان مانند و قبیله‌ای به چهارپایان، یعنی یک عده نماینده قوه غضبیه و درنده خویی و سبوعیت هستند و دیگر نماینده قوی شهویه یا بهائم هستند. اما منظور از گروهی که پرانند تمثیلی از حواس ظاهر و باطن است که به قوه مدرکه مربوط می‌گردد. ابن سینا این‌ها را پرندگان تصور کرده است که به آنها صفت پران داده است. و منظور این است که حواس ظاهر و باطن آدمی که دریافت معانی جزئی می‌کند نسبت به قوای غضبیه و شهویه شریف‌تر هستند. همانگونه که در آدمی دست راست که در مشرق وجود اوست نسبت به دست چپ شریف‌تر است. اما سخن از پنج کوی در رساله حی بن یقظان شده است. تمثیلی از پنج اندام حس می‌باشد که در سراسر بدن وجود دارد. این حواس که به وسیله اندام‌های خود، یعنی باصره با چشم، سامعه با گوش، شامه با بینی، ذائقه با زبان، لامسه با پوست و گوشت عمل می‌کنند محسوسات را در می‌یابند. پس هر یک از این حس‌ها با خاصیت و نیرویی که در آن نهاده شده است محسوسات خارجی را گرفته و به حس مشترک می‌دهند. بنابراین کوی‌ها به منزله سلاحگاه پادشاهی است که سلاح داران در آنجا قرار گرفته‌اند تا هر که از این عالم یعنی عالم محسوسات به آنجا رسد (یعنی یکی از حواس ظاهر را متأثر کند) بگیرندش و آن را دریافت کنند. اما پس از این حواس ظاهر قوای دیگری هم هست. مثل قوه حافظه یا ذاکره که حفظ معانی این صورت‌ها می‌کند. و این قوه خزانه دار معانی نامیده شده است. قوه دیگر متخیله است که این صورت و معانی را ترکیب و تفصیل می‌دهد. و هرگاه عقل بر آن مستولی گشت این قوه تبدیل به قوه "مفکره" می‌شود یعنی اندیشنده که آلت آن فکر است بر او مستولست و نه وهم و خیال.

تعلیم فرشته راهنما در رساله حی بن یقظان

این تعلیم ابتدا از احوال افلاک شروع می‌شود. سالک فکرت یا دیدارکننده با راهنما ابتدا احوال افلاک را به گونه تمثیل می‌بیند بعد به عالم تحت القمر و ماده و صورت و جماد و نبات و حیوان می‌پردازد. و سپس به نفس حیوانی و قوای آن می‌رسد. و سرانجام سخن از نفس انسانی و قوای آن در میان می‌آید. ابن سینا در این رساله معتقد است قوای حیوانی می‌بایست به وسیله فرشتگان قوای نفس انسانی هدایت شود و گمراهی دیوان را از خود دور کنند تا پریان یا صفات روحانی بر آدمی غلبه کنند و او را یاری دهند. آنجا که می‌گوید اقلیمی را فرشتگان آباد کنند و مردمان را به راه راست هدایت کنند و اقلیمی را بی راهه است که دیوان راه تاریکی پیشه گرفته‌اند تا آدمیان را از فرشتگان جدا کنند. پس دیوان رمز قوای نفس حیوانی‌اند. در آن حال که مقهور نفس انسانی نشده و مطیع و فرمانبردار وی نگشته‌اند و پریان رمز قوای نفس حیوانی‌اند آنگاه که مقهور و مطیع و فرمانبردار نفس انسانی شده‌اند.

اما منظور از اقلیمی که فرشتگان زمینی آباد می‌کنند همین اقلیم مردمان است که در جای دیگر می‌گوید: "بود که گروهی از این دو سرو (شاخ) دیوان سفر کنند و به اقلیم شما آیند و با دم زنده‌هاشان تا به میانه دل ایشان در شوند."^۹

این فرشتگان زمینی دو گروهند: گروهی به دست راست نشسته‌اند و ایشان دانایانند و فرمایندگان. و برابر ایشان گروهی دیگر نشینند بر دست چپ و ایشان فرمانبرانند و کارکنان و این دو گروه گاهی به زیر فرو آیند به اقلیم مردمان و پریان، و گاه به آسمان بر شوند. "فرشتگان همان قوای نفس انسانی‌اند.

قوای نفس انسانی بر دو قسم است: ۱ - عقل نظری ۲ - عقل عملی

به همین علت است که فرشتگان زمینی را دو گروه ذکر کرده است. اما عقل نظری آن است که نفس انسان را بدان وسیله در می‌یابد و میان حق و باطل فرق می‌گذارد و عقل عملی آن است که نفس به وسیله آن کارهای نیکو می‌کند و خوی‌های نیکو حاصل می‌کند و از عادات و خوی‌های ناپسند دوری می‌گزیند. آنچه عقل نظری می‌داند، عقل عملی بدان عمل می‌کند. پس عقل نظری دانا و فرماینده است و عقل عملی فرمانبر و کارکن. عقل نظری اگر توجه به کار آن جهان کند و دل به یار حقیقی بندد و درباره شناخت خداوند یا معشوق الهی تفکر کند عقل عملی نیز به عبادت و بندگی آن معشوق می‌پردازد و کارهای آن جهانی می‌کند. در این صورت انسان به آسمان و فرشتگان آسمانی نزدیک می‌شود و توجه پیدا می‌کند. و بالعکس اگر عقل نظری درباره این جهان بیندیشد و عقل عملی به راست کردن کارهای این جهان بپردازد، این دو مشغول این جهان و کارهای این جهانی می‌گردند و تا به مرتبه پایین‌تر از خود سقوط کرده و به قوای نفس حیوانی نزدیک می‌شوند. به این علت است که در متن رساله می‌فرماید: فرشتگان زمینی گاه به اقلیم مردمان و پریان و گاه به آسمان بر شوند.

ب) رمزهای عالم کبیر در مونس العشاق

مونس العشاق قصه‌ای تمثیلی، رمزی، کنایی و استعاره‌ایست که به شرح معانی و رموز باطنی انسان پرداخته است. به جرأت بتوان گفت که مونس العشاق ارتباط معنوی با رساله‌ی حی بن یقظان ابن سینا دارد. و ادامه آن رساله است چرا که به گونه‌ای تمثیلی حواس ظاهر و باطن و نفس انسانی و حیوانی و نباتی را توصیف می‌کند و سالک راه حقیقت را بر آن می‌دارد که موانعی که بر سر راه نفس باشد را شناسایی کرده و از میان بر دارد. آنجا که می‌فرماید: "بدان که بالای این کوشک نه اشکوب، طاقی است که آن را شهرستان جان خوانند و او بارویی دارد از عزت و خندقی دارد از عظمت و بر دروازه آن شهرستان پیری جوان موکل است و نام آن پیر "جاوید خرد" است و او پیوسته سیاحی می‌کند

^۹ تمثیلات عرفانی ابن سینا، هانری کربن. ص ۷۸

چنانکه از مقام خود نجنبید و حافظی نیک است. کتاب الهی داند، خواندن و فصاحتی عظیم دارد اما گنگ است، و به سال دیرینه است اما سال ندیده است. و سخت کهن است اما هنوز سستی در او راه نیافته است.^{۱۰}

جاوید خرد همان انسان کامل یا عقل کل است که مطلق آگاهی و مکاشفه است و بر نفس و عقل جزوی تقدم دارد. او از زمان و مکان بیرون است و از مملکت جان یعنی عالم ارواح است و ورای عالم طبیعت قرار دارد. همواره در حرکت است و علم الهی دارد و ازلی و ابدیست اما به تازگی در جسم هیوط کرده است. سپس می‌فرماید: "هر که می‌خواهد که بدان شهرستان یعنی شهرستان جان رسد از این چهار طاق شش طناب بگسلد و کمندی از عشق سازد و زین ذوق بر مرکب شوق نهد و به میل گرسنگی، سرمه‌ی بیداری در چشم کشد و تیغ دانش به دست گیرد و راه جهان کوچک پرسد و از جانب شمال درآید و ربع مسکون طلب کند."^{۱۱}

"سالک برای رسیدن به عالم جان باید از چهار دیواری دنیا که به شش جهت (حس) بسته شده، از عالم محسوس و نفس انسانی (و حیوانی و نباتی) بگسلد. این قوا هستند که هر کدام با عمل خویش، نفس انسانی را به این دنیا و تدبیر تن مشغول کرده و او را از این که به مطالعه عالم ملکوت مشغول شود باز می‌دارد. و سالک باید خود را از تمام قیود آزاد کند. آنگاه پای بر رکاب ذوق و شوق نهد و آنان را ملازم سفر خویش گرداند و به اسباب ریاضت از گرسنگی و بیداری و آموختن علم الهی استمداد جوید. و پای در راه سلوک نهد از مغرب جان به سمت مشرق طلوع کند. و از مغرب دنیا و تن به مشرق جان و روح هجرت کند."^{۱۲}

سهروردی در ادامه می‌فرماید چون در شهرستان رسد کوشکی بیند سه طبقه (منظور طبقات سه گانه دماغ و مغز و محل حواس باطن هستند): در طبقه اول دو حجره پرداخته و در حجره اول تختی بر آب گسترده و یکی بر آن تخت تکیه زده (در طبقه اول حس مشترک ساکن است که حلال رمز است و دریافت حواس باطن از طریق پنج حس ظاهر است که مانند پنج جوی آب در آن فرو می‌ریزد و او ادراک می‌کند. یعنی یک حس مشترک که قادر به دریافت صور از راه حواس است. و این حس مشترک قابل صور است البته حافظ صور نیست و سهروردی در ادامه می‌فرماید: "ولیکن بر یادش نماند و در همسایگی او در حجره دوم تختی از آتش گسترده و یکی بر آن تخت تکیه زده، طبعش به

^{۱۰} مجموعه مصنفات شیخ اشراق. رساله مونس العشاق. فصل ششم. ص ۲۷۶

^{۱۱} مجموعه مصنفات شیخ اشراق. ص ۲۷۷

^{۱۲} رمز و داستان‌های رمزی در ادبیات فارسی، دکتر تقی پور نامداریان ص ۳۸۴

بیوست مایل، چابکی جلد اما پلید، کشف رموز دیر تواند کرد اما چون فهم کند هرگز از یادش نرود. که منظور در این جا خیال است در حجره دیگر، که آتشین و چابک است خیال به آسانی قبول هیأت یا شکلی می‌کند اما در کشف رموز چندان توانا نیست اما وقتی پذیرفت به قول ابن سینا: " صورت اندر خیال و مصوره می‌ایستد و خیال آن صورتهای جسمانی را می‌پذیرد و با کمیت و کیفیت محدود اجزای آن را مشاهده می‌کند."^{۱۳}

پس خیال می‌تواند نفس ناطقه انسانی را به محسوسات و علائق رنگارنگ دنیا مشغول کند و هر لحظه با نمایش چیزهای دلخواه حواس، نفس را از کار خویش که مطالعه و تفکر درباره حقایق و العالم ملکوت است باز دارد و سالک را بفریبد. سهروردی تاکید می‌کند که باید از این دو روی گرداند و راهی شد. در ادامه می‌فرماید از این طبقه نیز باید گذشت تا به طبقه سوم رسید که در آن حجره ایست با تختی از خاک پاک و حافظه‌ای با طبع معتدل و روحیه امانت دار، بی خیانت و غرض بر آن نشسته و سالک باید غنائم و آنچه از آن جماعت حاصل کرده بود به او سپارد و خود راهی سفر شود و چون فارغ شود و قصد رفتن کند پنج دروازه پیش آید.^{۱۴} یعنی سالک پس از فارغ شدن از حافظه و حواس باطن با حواس پنجگانه خود هم روبرو می‌شود. و توضیح می‌دهد که باید با هریک از آنها چگونه عمل کند. یعنی باید چشم را از بد دیدن و گرد ناشایست‌ها چرخیدن باز دارد و آن را به نگرستن به درون و مراقبت از بروز رخنه و آسیب درونی واداشت. و گوش را به شنیدن کلام الهی به کلام خیر واداشت. در ادامه می‌آورد چون از این پنج دروازه سالک بیرون رفت میان شهرستان برآید و قصد بیشه شهرستان کند. یعنی سالک باید از روح طبیعی (نباتی، حیوانی و نفسانی) که محل آنها شهرستان تن است بگذرد تا به بیشه شهرستان رسد. در نفس نباتی قوه رشد و نمو و تغذیه و تولد است که اینها همه ساکنان تن آدمی است علاوه بر اینها در نفس حیوانی دو قوه غضبیه و شهوت نیز وجود دارد. که از آنان به شیران و گرازانی که می‌درند و می‌دزدند یاد شده است. سالک راه حقیقت پس از آنکه از موانع قوای نفسانی، حیوانی و نباتی گذشت و آنها را مقهور خویش ساخت، به خودشناسی و معرفت نفس می‌رسد این معرفت به من حقیقی انسان است که در زندان تن اسیر شده بود. چون خود را باز شناخت و به غربت خویش در این عالم پی برد، عقل کل در هیأت پیر یا راهنما بر او ظاهر می‌گردد تا او را به ملکوت و عالم علوی و لقاء حسن و جمال حق نائل گرداند. در ادامه سهروردی می‌گوید: " عنان مرکب را سپارد و بانگ بر مرکب زند و به یک تک از این نه در بند به در جهانند و به دروازه

^{۱۳}. ترجمه اشارات و تنبیهات ابن سینا، ص ۶۰

^{۱۴}. مجموعه مصنفات شیخ الاشراق. صص ۲۷۸/۲۷۹

شهرستان جان رسد و خود را برابر دروازه رساند حالی پیر آغاز سلام کند و او را بنوازد و به خویش خواند.^{۱۵}

این پیر خضر وقت است. چرا که می‌فرماید: آنجا چشمه ایست که آن را آب زندگانی خوانند در انجاش غسل بفرماید کردن، چون زندگی ابد یافت کتاب الهی در آموزد و بالای این شهرستان چند شهرستان دیگر است راه همه بدو نماید و شناختنش تعلیم کند و اگر حکایت آن شهرستان‌ها با شما کنم و شرح آن بدهم فهم شما بدان نرسد و از من باور ندارید و در دریای حیرت غرق شوید.^{۱۶} سالک آنگاه به پیر می‌رسد و ولایت او را می‌پذیرد عنان مرکب را به او می‌سپارد تا از این پس او هر چه گوید بکند و هر کجا گوید برود و پیداست که از نظر سهروردی، رسیدن به پیر پایان راه نیست بلکه هنوز بسیار قدمها مانده است که شرح آنها مقدور نمی‌باشد.

عشق معراجیست سوی بام سلطان جمال از رخ عاشق فروخوان قصه معراج را^{۱۷} این مشاهده پیر در عالم جان به قول پالاسیوس یونانی با شهود کامل قلبی امکان پذیر است. چرا که در این مشاهده دیده جان کاملاً گشوده شده و جان با انوار عالم برین روشن گردیده است.^{۱۸} و بقول پیرونک شرق شناس معروف فرانسوی: "دل به راستی مرکز و جایگاه دیدار حق است و به کمک همان است که عاشق از دوگانگی به یگانگی در شهرستان جان می‌رسد."^{۱۹} و این امر بی رنج و بدون سلوک سالک صورت نمی‌پذیرد چرا که در این سلوک قلب باید صاف باشد تا استعداد و قابلیت سالک از قوه به فعل درآید و بقول ایزوتسو "فقط انسان کامل می‌تواند تمامی امکانات دل خود را در راه تبدیل قوه به فعل به کار برد و سالک را در سلوک کامل کند."^{۲۰} سهروردی در فصل نهم رساله مونس العشاق پس از اینکه می‌گوید: "همه طالب حسن و زیبایی‌اند و در آن می‌کوشند که خود را به حسن رسانند و به حسن که مطلوب همه است دشوار بتوان رسید و این وصول ممکن نشود الا به واسطه عشق."^{۲۱} بار دیگر شرح می‌دهد که سلوک به منزل حقیقت چگونه سالک را ویران و منقطع می‌کند تا سرانجام به مقصد برسد و تا عشق جان او را فرا نگیرد به دروازه حسن و زیبایی رهسپار نمی‌گردد. اما عشق هم هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جا مأوا نکند و

^{۱۵}. همان ص ۲۸۰/۲۸۱

^{۱۶} همان. صص ۲۸۱/۲۸۲

^{۱۷}. مولانا

19. Palacios Asin. IBNE ARABI Translated by: Morris

20. Pierunek. FAKHR –AL- DIN -ERAGHI Publication 1987

22. IZUTSU, Unicit existence on mystique Islamique pp:108-115

^{۲۱} مجموعه مصنفات شیخ الاشراف. ص ۲۸۴

به هر دیده روی ننماید. چرا که:

آنجا که تویی چو من نباشد کس محرم این سخن نباشد

به قول صاحب تفسیر بیان السعاده "عشق توفیقی است از طرف خداوند که خود عشق مطلق و غیب مطلق است. که کنه آن به واسطه یک امر درونی و قلبی درک می‌شود و آدمی را منقلب می‌کند." ^{۲۲} در ادامه سهروردی به آوردن تمثیلی قرآنی از داستان سلیمان و مورچگان بار دیگر سخن از لزوم سرکوب حواس ظاهر و باطن به میان می‌آورد او به زیبایی عشق را به سلیمان و حواس رابه مورچگان تشبیه می‌کند. و می‌گوید عشق، حزن را پیش از خود به وجود آدمی می‌فرستد تا خانه را از غیر پاک کند. در آمدن سلیمان عشق را خبر کند و این ندا در دهد که "یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده" ^{۲۳} تا مورچگان حواس ظاهر و باطن هر یکی به جای خود قرار گیرند. چنانکه می‌بینیم سهروردی اینجا نیز ترک علائق جسم و ریاضت حواس و کنترل امیال را پیش از ورود عشق می‌داند و معتقد است تا این مرحله به درستی به اتمام نرسد عشق افتخار نزول اجلال به وجود آدمی نمی‌دهد. در فصل آخر کتاب می‌آورد که: "باید پیش از ورود عشق گاو نفس را قربانی کرد همانگونه که فرموده است ان الله یامرکم ان تذبحوا بقره" ^{۲۴}

آنگاه به تفصیل درباره گاو نفس که در شهربدن انسان خرابی‌ها می‌کند سخن می‌راند که او را دو سر و شاخ است یکی حرص و یکی عمل و رنگی خوش دارد زردی فریبنده، نه پیر است که به بدن تبرک جویند نه جوان است که قلم تکلیف از وی بردارند. در ادامه سهروردی نفس را طماع و آزمند توصیف می‌کند که قناعت و حد نمی‌شناسد و پیوسته در جوش دنیا و متعلقات آن است. او فریبنده، مکار و دغل پیشه است و پیوسته انسان را بخود شاد می‌کند و از راه بیرون می‌کشد. نه عقل دارد نه شریعت و نه حکم می‌فهمد. گاوی است افسار گسیخته و بی بند که تنها چاره‌اش قربان کردن است. باید در پای عشق ذبحش کرد تا کار به سامان آید آنگاه عشق پیرامون خانه بگردد و تماشای همه کند و در حجره دل فرود آید بعضی را خراب کند و بعضی را عمارت کند و کار از آن شیوه اول بگرداند و روزی چند در این شغل به سر برد. ^{۲۵} اما ورود عشق هم پایان کار نیست عشق در همان حال که به عاشق عزت و کمال می‌بخشد او را زار و بیمار می‌کند. لیکن عاشق چنان بی خود است که میان این

^{۲۲} بیان السعاده فی مقامات العباده. سلطان علشاه گنآبادی ج ۷. ص ۴۶۲

^{۲۳} سوره نمل. آیه ۱۸

^{۲۴} مونس العشاق ص ۲۹۰ / سوره بقره آیه ۶۷

^{۲۵} مجموعه مصنفات شیخ الاشراف. مونس العشاق ص ۲۸۵

دو فرق نمی‌گذارد چرا که: "عشق بُراق سالکان و مرکب روندگان حقیقت است هرچه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد عشق در یک دم آن جمله را بسوزاند و عاشق را پاک و صافی گرداند." ۲۶ "نفس آدمی نیاز به مجاهدت و سلوک معنوی به واسطه عشق دارد تا ارتقاء یافته و وصال به روح ازلی و الهی را تحقق بخشد که این غایت راه نفس است." ۲۷

عشق آن شعله ست کو چون بر فروخت هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت ۲۸
این معنا را سهروردی به عنوان سالک عاشق بیان می‌کند که اگر حکایت آن شهرستان‌ها با شما کنم و شرح آن دهم؛ فهم شما بدان نرسد و از من باور ندارید و در دریای حیرت غرق شوید و بدین قدر اختصار کنم. ۲۹

نتیجه گیری:

داستان حی بن یقظان ابن سینا و مونس العشاق سهروردی، نمایش تمثیلی مسیر سفر روحانی سالکیست که موطن اصلی و حقیقی خود را بیابد. در هر دو رساله دیدار سالک با فرشته راهنما یا پیری روشن ضمیر مطرح شده است که او مسیر این سفر و مراحل و موانع آن را به سالک نشان می‌دهد. در این دیدار فرشته یا پیر به سالک یا در واقع به روح بیدار و آگاه او می‌آموزد که برای رهایی از غربت و تبعیدگاه مغربی و پیوستن به اصل مشرقی خود چه مسیری را باید طی کند. و از چه موانعی بگذرد. روح در این جهان اسیر زندان جسم است و قوای مختلف آن، هریک چون بندی محکم پای او را به جهان خاک بسته است. زندان تن خود زندان کوچکی است در زندانی بزرگتر یعنی زندان عالم خارج و جهان محسوسات که از خاک تا آخرین افلاک آسمانی قد برافراشته است. روح در عروج به سوی وطن و جایگاه اصلی خویش باید از این پله پله دو زندان عالم صغیر و کبیر که در واقع موانع نفسانی و علائق مادی ناشی از اسارت در تبعید و غربت و شرایط زیست در جهان خاکی است، صعود کند. از آن سوی این دو زندان که عالم جسم است و عالم ماده و صورت یا عالم محسوس یا مغرب زمینی یا آسمانی، مشرق آغاز می‌شود. مشرق وجود انسان به گونه تمثیلی عالم مثال یا عالم صور یا عالم انوار یا عالم ارواح و فرشتگان است. که در آن عقل حقیقی قرار دارد و نور وجود انسان

۲۶. انسان کامل. عزیزالدین نسفی. ص ۱۱۵

۲۷. همان. ۱۰۰

۲۸. مثنوی. دفتر پنجم. بیت ۵۸۸

۲۹. مجموعه مصنفات. ص ۲۸۱

با رهانیدن خود از بطن ظلمت مسیری را که نزول کرده است دوباره صعود می‌کند. مراحل این سفر در حقیقت یک رجعت است به سوی حق. در این سیر و سلوک روحانی شکل و شیوه ایی تصویر می‌شود که نفس انسانی (که حکمت آموخته) پس از پاکی توسط پیر یا فرشته راهنما در مسیر سفر روحانی قرار می‌گیرد. از دریچه حکمت به طریق تمثیلی دو عالم کبیر و صغیر وجود خود را تأویل و تفسیر می‌کند تا به نیروی فکر و اندیشه و ذکر حق مسیر حقیقت را طی کند.

منابع و مأخذ

۱. سینا، ابوعلی، (۱۳۸۶) الاشارات و التنبیها مع شرح نصیرالدین طوسی، به کوشش دکتر سلیمان دنیا. مصر: (بی نا)
۲. مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۲) مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، نشر هرمس / همچنین دیوان شمس، تصحیح فروزانفر، تهران: نشر جاویدان
۳. نسفی، عزیزالدین، (۱۳۶۲) الانسان کامل، تصحیح ماریژان موله، تهران: انستیتو ایران و فرانسه
۴. سینا، ابوعلی، (۱۳۴۱). رساله نفس، موسی عمید، تهران: (بی نا)
۵. ایزوتسو، توشی هیکو، ساختمان اساس تفکر فلسفی در اسلام، ترجمه غلامرضا اعوانی از جمله دایره المعارف اسلامی.
۶. پورنامداریان، تقی، (بی تا) رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
۷. تدین، مهدی، مقاله تفسیر و تأویل مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان. دوره دوم شماره ۴۱ / تابستان ۱۳۸۴
۸. گنابادی، سلطان علیشاه، (بی تا) بیان السعاده فی مقامات العباده، ج ششم و هفتم، تهران: نشر آشنا.
۹. سهروردی، شیخ شهاب الدین یحیی، (۱۳۵۵) مجموعه مصنفات شیخ الاشراق تصحیح هانری کربن. ج ۱. انجمن فلسفه/همچنین تصحیح سید حسن نصر ج ۳ انجمن فلسفه
۱۰. صابری، علی محمد، (۱۳۸۹) حدیث عشق نزد چهار متفکر، تهران: نشر علم
۱۱. کربن، هانری، (۱۳۳۱) ابن سینا و تمثیل‌های عرفانی، قصه‌های حی بن یقظان متن عربی به همراه ترجمه و شرح فارسی، تهران: انجمن آثار ملی

12. Palacios Asin. IBNE ARABI Translated by: Morris

13. Pierunek.FAKHR –AL- DIN -ERAGHI Publication 1987

14. IZUTSU, Unicit existence on mystique Islamique



**Journal of Research Allegory in
Persian Language and Literature**

Islamic Azad University- Bushehr Branch

No. 47 / Spring 2021

<http://jpll.iaubushehr.ac.ir>

pISSN 2717-431X

eISSN 2717-4310



Original Paper **Analytical research on two allegorical
treatises: Hay _IBN _YAQZAN and Reality of Love**

Ali Mohammad Saberi

Abstract

This article is an analysis of the symbolic and allegorical biennial of HAYE _ IBN _ YAQZAN Avicenna, Reality of Love sohrevardi.

It is worth saying that both stories have an existential correspondence with each other. Because both Paths of the seeker clergy show that the fear of returning to their original homeland has a clear conscience.

And in this way, they see obstacles in front of them that they must overcome. Both sages have spoken in the language of metaphor and irony and have expressed their intentions in language.

What is clearly stated in the year book is that: the seeker must be released From the prison of his body and soul and his soul must fly to his original and heavenly homeland.

Keywords: allegory, HAYE_ IBN_YAQZAN, Avicenna, REALITY of love Sohrevardi.

Faculty Member of Farhangian University.Tehran

Please cite this article as: Saberi, Ali Mohammad,. Analytical research on two allegorical treatises: Hay _IBN _YAQZAN and Reality of Love. (2021). Journal of Research Allegory in Persian Language and Literature, Islamic Azad University- Bushehr Branch, 47(1): 17-16.